۰۰ توحید صدوق (۱۳۹۸/۰۱/۲۸)

سال تحصیلی (۱۳۹۸-۱۳۹۷) - چهارشنبه، ۲۸ فروردین ۱۳۹۸

- پیش‌گفتار (چکیده)
- نفی احوال وجودیة از خدای متعال در بیان قاضی سعید قمی
- نفی محاط شدن به وعاء، از خداوند
- تفسیر «آلاء» به واسطه‌ی فیض در بیان قاضی سعید
- مثال به ماده و صورت، جوهر و عرض در وساطت فیض
- مثال به ماده و صورت، جوهر و عرض در وساطت فیض
- نظام ذاتی ای احسن و مسألهی قدرت الهی و وسائط فیض
- «اقتدارهٔ علی الاشیاء»؛ نهایت ظهور قدرت خداوند با وسائط
- روایت «اَلْأَلِفُ آلاءُ اللّهِ» و احتمال معنای وسائط فیض در «آلاء»

پیش‌گفتار (چکیده)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید صدوق در سال ۱۳۹۸(جلسه دوم)؛

شرح فقره «مقتدر بالآلاء و ممتنع بالكبرياء»

- نفی احوال وجود از خداوند در بیان قاضی سعید قمی؛
- تفسیر «آلاء» به واسطه فیض در کلام قاضی سعید، نظام احسن و مسأله قدرت الهی، روایت «اَلْأَلِفُ آلَاءُ اللّٰهِ» و احتمال معنای وسائط فیض در «آلاء»؛
- وسائط فیضی که همچون آینه تمام نما هستند.

نفی احوال وجودیة از خدای متعال در بیان قاضی سعید قمی

> «مقتدر باﻵلاء ومتنع بالكبرياء ومتملك على اﻷشياء فلا دهر يخلقه ولا وصف يحيط به»[1].

عرض شد محور بحث ما بر سر «فاء» تفریع بود. چطور مدخول «فاء» و ما بعد از «فاء»، به ما قبل از «فاء» ارتباط دارد؟ در منظوری که امام داشتند، آیا ما بعد «فاء»، متفرع بر کل مطالبی است که ما قبل گفته‌اند؟ هر چه تا به حال گفتیم را در نظر بگیرید، «فلا دهر یخلقه». این یک احتمال بود، ولی خلاف ظاهر بود. «فلا دهر یخلفه» ظاهرش این است که «فاء» متفرع بر همین «مقتدر باﻵلاء ومتنع بالكبرياء ومتملك على اﻷشياء» است. متفرع بر همین سه فقره است.

لذا بحث‌هایی شد. شرح مرحوم قاضی سعید قمی تنها شرحی است که فعلاً بر توحید صدوق نوشته شده است. البته نقل کردند که سید نعمت‌اللّه جزائری هم شرحی دارند که خیلی مفصل نیست. آیا شرح دیگری هم هست یا نه؟ تازگی هم خود یکی مؤلفی، شرحی که نوشته بودند را با ما دادند، ایشان هم به شرح قاضی سعید خیلی عنایت داشتند.

علی ای حال چون خود قاضی سعید شارح قوی و بزرگ و حکیم خوش ذهنی بودند، این عبارات را چطور معنا کردند و «فاء» را چطور متفرع کردند؟ ما گفتیم از عبارات ایشان در توضیح فرمایش امام علیه‌السلام استمداد کنیم. اگر یادتان باشد داشتیم عبارات ایشان را می‌خواندیم. بین حرف‌های ایشان، مطالب خوبی مطرح شد. ولو به اصل مطلب نرسیدیم ولی هر چه پیش آمد مطرح شد. من عبارت ایشان در این قسمت را می‌خوانم. سه مقدمه دارند تا این «فاء» را توضیح بدهند.

> «[وجه انّه تعالى متعال عن أن يحويه دهر و يحيط به وصف]
>
> اعلم انّ المقصود من هذه الجمل ذكر أنّ اللّه سبحانه متعال عن أن يحويه اﻷوعية الثلاثة من الزّمان و الدّهر و السّرمد، إذ هي مراتب مخلوقاته و نسب مجعولاته و مقدوراته، كما أنّه منزّه عن أن يحيط به وصف من اﻷوصاف العينية و الزائدة، و باﻷجملة، من التلبّس باﻷحوال الوجودية. و علّل اﻷوّل بالاقتدار و التملّك على اﻷشياء، و الثاني بالكبرياء»[2].

جلسه‌ی قبل به «من التلبّس بالأحوال الوجوديّة» ختم شد.

«اعلم انّ المقصود من هذه الجمل ذكر أنّ اللّه سبحانه متعال عن أن يحويه الأوعية الثلاثة من الزّمان و الدّهر و السّرمد»؛ هیچ‌کدام از این وعاءها، نمی‌تواند ذات خداوند را حاوی شود و در بر بگیرد. **«إذ هي مراتب مخلوقاته»؛** این اوعیه ثلاثه مراتب مخلوقات خدای متعال است.

«و نسب مجعولاته و مقدوراته»؛ رابطه‌ی بین مجعولات و مقدورات او است. پس همه‌ی وعاءها، دون ذات خداوند متعال شدند.

«كما أنّه منزّه عن أن يحيط به وصف من الأوصاف العينيّة و الزائدة»؛ این به یک نحو تتمه‌ی مقدمه‌ی اول ای مقدمه‌ی دوم است. اگر دو تا بگیریم، سه تا می‌شود. اگر تتمه‌ی مقدمه‌ی اول بگیریم، دو تا می‌شود.

«...من الأوصاف العينيّة و الزائدة»؛ مقداری سر این تعبیر معطل شدیم. طبق مبنای ایشان، این‌که صفات عین ذات هستند، مورد قبول نبود. صفات عینی، یعنی صفاتی که عین ذات باشند. صفات عینیه ای زائده، هیچ‌کدام برای خداوند متعال ثابت نیست. منزه است. سه-چهار جلسه بحث کردیم. هر چه بود، آن بحث‌ها گذشت.

«و بالجملة، من التلبّس بالأحوال الوجوديّة»؛ این را هم خواندیم. ایشان در مورد «احوال وجودیه» مبنایی دارند. در صفحه سیصد و شصت و پنج، جلد اول فرمودند:

> «لا شك انّ الوجود المعلوم البديهي حال من الأحوال لأنّك تقول حال الوجود و حال العدم؛ فاللّه سبحانه منزّه عن صدق ذلك الوجود عليه و ذلك بسبب كونه عز شأنه ذا الكبرياء و العظمة»**[3]**.

«لا شك انّ الوجود المعلوم البديهي حال من الأحوال»؛ الاحوال الوجودیه. «لأنّك تقول حال الوجود و حال العدم»؛ پس همین که شما می‌توانید بگویید: «حال الوجود» و «حال العدم»، معلوم می‌شود وجود و عدم، حال است**. «فاللّه سبحانه منزّه عن صدق ذلك الوجود عليه و ذلك بسبب كونه عز شأنه ذا الكبرياء و العظمة».**

حتی در آن جلسه عرض کردم، در جلد اول، در صفحه‌ی سیصد و هشتاد و دو تصریح می‌کنند حتی واجب هم که به او می‌گوییم، باز دقیق نیست.

> «فبيانه، أن تعلم أنّ الوجوب و الإمكان و الامتناع اعتبارات للماهيّة بالنظر الى الوجود؛ فإطلاق الواجب على المبدأ الأوّل تعالى ليس بالحقيقة و بالذات بل إن وجد في خبر مرويّ فذلك بالمجاز دون الحقيقة، إذ ليس له ماهيّة حتى يقاس الى الوجود»**[4]**.

«... إذ ليس له ماهيّة حتى يقاس الى الوجود»؛ این هم فرمایش ایشان پیرامون «الاحوال الوجودیه» در مانحن فیه.

پس ایشان گفته‌اند خدای متعال منزه است، «من التلبس من الاحوال الوجودیه».

[1]. شیخ صدوق، التوحید، ص ۷۱.

[2] شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۳۷۸.

[3]. همان، ص ۳۶۵.

[4]. همان، ص ۳۸۲.

نفی محاط شدن به وعاء، از خداوند

این اولین مطلب. مطلب اول این شد که «اوعیة ثلاثه» نباشد و مطلب دوم این بود: **«یحیط به وصف»؛** احاطه‌ی وصف نباشد، **«علّل الأوّل بالاقتدار»؛** مقتدر یعنی به ظرف نمی‌آید. بنابراین از کلمه‌ی اقتدار، نفی محاط شدن به وعاء استفاده می‌شود. خواه وعاء زمان، خواه وعاء دهر و خواه وعاء سرمد.

«و التمثّل علی الأشیاء، و الثّانی بالکبریاء»؛ ثانی «لایحیط به وصف» بود، «علّل بالکبریاء»؛ کبریای عظمت او است. او ورای توصیف است. ورای اوصافی است که چه بخواهند زائد باشند و چه بخواهند عین ذات او باشند.

تفسیر «آلاء» به واسطه‌ی فیض در بیان قاضی سعید

بحمدالله این مقدمه‌ی اول و دوم تمام شد. مقدمه‌ی بعدی هم در مقصود ایشان نقش حسابی دارد.

> «ثمّ اعلم، انّه جرت سنّة اللّه تعالى على أن يعطي كلّ مستحقّ ما يستحقّه و لا ريب أنّ بعض المستفيدين مما لا يحتمل بنفسه أن يقبل الفيض الإلهي من دون أن يتوسّط بينه و بين بارئه شيء، كما يشاهد من أمر الصوّر و الأعراض فإنّها لا يمكن لها الوجود إلّا بالمواد و الموضوعات، فاقتضت العناية الإلهية أن يكون وسائط بين هذه الأمور و حرم الكبرياء، و أن يقع حجب بينه و بين تلك الأشياء. و هذه الوسائط و الحجب هي آلاء اللّه، إذ بها ينعم على فقراء سكنة إقليم الشهود و بها يفتح باب الإيجاد و الوجود. فظهر معنى اقتداره على الأشياء بالآلاء»[1].

«ثمّ اعلم»؛ یک مقدمه‌ی دیگر هم باید بگویم. این مقدمه‌ی دوم با معنایی که ما از کلمه‌ی «آلاء» داریم، مانوس نیست.

«انّه جرت سنّة اللّه تعالى على أن يعطي كلّ مستحقّ ما يستحقّه»؛ سنت خدای متعال بر این جاری است که به هر مستحقی به اندازه ظرف وجودی او بدهد.

«و لا ريب أنّ بعض المستفيدين»؛ کسانی که می‌خواهد این حظ وجودی را بگیرند. **«مما لا يحتمل بنفسه أن يقبل الفيض الإلهي من دون أن يتوسّط بينه و بين بارئه شيء»؛** بین او و بین مفیض وجود به او، چیزی فاصله شود، نمی‌تواند فیض وجودی بیابد. از یک ممکن دیگر تاخر رتبی دارد. اول او باید فیض وجود بگیرد تا او بتواند فیض وجودی بگیرد. ایشان در یک کلمه می‌خواهند چه بگویند؟ می‌خواهند بگویند: هر چیزی که در رساندن فیض به غیر خودش حالت وساطت دارد، که لولا هذه الواسطة، آن امر نمی‌توانست از مبدأ متعال دریافت فیض وجود بکند، نام این واسطه آلاء است. «مقتدر بالآلاء».

---

[1]. همان، ص ۳۷۹.

مثال به ماده و صورت، جوهر و عرض در وساطت فیض

«كما يشاهد»؛ مثال هم میزنند. **«من أمر الصوّر و الأعراض أنّها لا يمكن لها الوجود الّا بالمواد و الموضوعات»؛** ما یک صورت داریم و یک ماده. یک عرض داریم و یک جوهر که موضوع آن است. میگویند شما در اینها نگاه کنید؛ صور بدون ماده نمیشود. میگفتند: جوهر پنج تا است. عقل و نفس و صورت جسمیه و ماده و جسم. جسم ترکیبی از صورت و ماده بود. معروف این است. در زمان ارسطو به این صورت معروف بوده است. میگفتند: جواهر خمسه. صورت و ماده دو جوهر بودند، اما ممکن نبود صورتی را بدون حلول در ماده نشان بدهی. «لو شاءت الصورة ان یوجد»، حتماً باید دست نیاز به ماده دراز کند و بگوید ای ماده! شما باش تا خداوند متعال به من فیض وجودی بدهد. اگر بگویی خُب، خودت فیض وجودی را بگیر! میگویی من نمیتوانم. باید در ضمن شما باشم.

ماده هم به این صورت میشود ای خیر؟ مشاء میگویند: هیولای اولی وحدت شخصیه دارد. اما طبق مبانی بعدی مانند حکمت متعالیه میگویند: خیر، ماده وحدت ابهامی دارد، نه وحدت شخصی. مبانیشان به این صورت بود. حال طبق مبانی آنها هیولا نیازی بهصورت ندارد. اما این چیزی که ایشان میگویند، طبق همهی مبانی درست است. صورت در اخذ فیض وجود نیاز به غیر خودش دارد که ماده است. تا زمانیکه ماده نباشد، صورت هم نیست. لذا فرمودند: **«كما يشاهد من أمر الصوّر»؛** صورت در اینجا صورت عرفی نیست. صورت اصطلاحی است. صورت مقابل ماده است. چون بعداً خودشان میفرمایند. بله یک صورتهایی هم داریم؛ مثل شکل. مثلاً عکسی در آیینه افتاده است و یک صورتی دارد. مرئی در مرآت است. مقصود ایشان آنها نیست. موجود را کار دارد.

«و الاعراض»؛ همهی عرضها، مثل رنگ و سایر اعراض که در قبال جوهر نه مورد بودند، همهی اینها به این صورت هستند که تا موضوع نباشد و تا جوهر نباشد، نمیتوانند موجود شوند. یک عرض بگوید: خدایا من را موجود بکن و من را محتاج به جوهر نکن، میگویند نمیشوند. بلکه خدای متعال اول باید وجود را به جوهر بدهد و از طریق افاضهی فیض وجود به جوهر و از کانال او این فیض وجودی به عرض برسد. الآن جوهر برای عرض، آلاء میشود. ماده برای صورت، آلاء میشود. چون واسطهی فیض است.

«كما يشاهد من أمر الصوّر و الأعراض أنّها لا يمكن لها الوجود الّا بالمواد و الموضوعات»؛ لفّ و نشر مرتب است. مواد مقابل صورت است و موضوعات مقابل اعراض است. هر عرضی موضوعی میخواهد که جوهر است.

«اقتضت العنايه الإلهيه»؛ خدای متعال میخواست به همه فیض وجودی بدهد، خُب، عدهای هم در این افاضهی وجود واسطه بودند. عنایت الهیه سبب شده است، **«أن يكون وسائط بين هذه الأمور و حرم الكبرياء»؛** اینها نمیتوانستند بلاواسطه اخذ به فیض وجود بکنند **«و أن يقع حجب بينه و بين تلك الأشياء. و هذه الوسائط و الحجب هي آلاء اللّه»؛** این معنا از «آلاء اللّه» با آن معانی که میگوییم «آلاء» بهمعنای نعمتهای الهی است، سازگاری تام ندارد. یعنی عام و خاص مطلق میشود. هر واسطهای خودش یک جور «آلاء» است. بلکه شاید بتوان آنها را «من وجه» هم تصور کنیم. ولی همهی «آلاء» را بعد از وجود در نظر میگیرند، قبل از اینکه فیض وجود به آنها

برسد، آلاء ندارد. آلاء، برای بعد از وجود است. حتی همین چیزهایی که گفتم واسطه میخواهد؛ وقتی خدای متعال این را موجود کرد، آلاء در ادامه‌ی وجود آن، کمال بعد الکمال، لبس بعد اللبس است؛ بعد از هدیه‌ی بسیطه برای آن، هدیه‌ی مرکبه میآورد. این «آلاء» مانوس ما است. نعمت است؛ زیدی که نیست، میخواهد به واسطه‌ی وجود ایجاد شود. خُب، این نعمت برای او نیست. او که هنوز نیامده است تا بگوییم «آلاء» برای او است. روی حساب مانوس ذهن ما است.

مرحوم قاضی سعید میگویند: شما چرا «آلاء» را به این صورت میبینید؟! اتفاقا حقیقت «آلاء» و آن چیزی که بالاترین نعمت برای صورت است، این نیست که بعد از اینکه موجود شد، به او چیزی بدهند و بگویند بیا غذا بخور و بیا زیبا بشو! خیر؛ قبل از اینکه موجود شود، میگویند برای تو واسطه‌ی فیضی میگذاریم که او برای تو بالاترین نعمت است. نعمت وساطت فیض است. به وسیله‌ی او، تازه اصل وجود به تو میرسد.

شاگرد: واسطه‌ای که نعمت نباشد، مثل چیست؟

استاد: یعنی طولیتی را فرض بگیری که بگوییم قبل از وجود باید نعمت طوری باشد که حظ او به ادامه‌ی وجود او برگردد، نه به اصل وجود او. بنابراین چیزی که در طول است، اما هنوز موجود نیست، نمیتوانیم بگوییم این نعمتی برای او است. چون اویی نیست. اما همان طول بعد از اینکه موجود شد، در طول وجود، فیض وجود میگیرد برای کمالات بعدی او. در طول او است، واسطه‌ی فیض هم هست، اما واقعاً برای او نعمت است. یعنی بعد از اینکه موجود شده ... .

شاگرد: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»[1]؛ بنابر روایتی منظور از نعمت، اکل و شرب نیست.

استاد: آن روایت خوب است. مانعة الجمع هم نیست.

شاگرد: شاید ذهن ایشان از اینجا به این سمت رفته است.

استاد: قاضی سعید را میفرمایید. درست است. اگر از ناحیه‌ای باشد که شما میگویید، ظاهراً مقصود این نیست. یعنی «آلاء» نیست، «نعیم» است. علاوه که حضرت علیه السلام نفرمودند: یعنی وساطت فیض، قبل از وجودشان است. از شما سؤال میکنند که آن وسائط فیضی که خداوند متعال از طریق کانال افاضه و اشراق وجودی آنها به شما فیض وجودی را رسانده است، از شما سؤال میکند. بلکه مقصود برعکس است. یعنی بعد از اینکه به هر چه موجود شدید، حال که موجود شدید، برای کمالات بعدی شما، برای کمالات ثانی شما، خداوند متعال راه قرار داده است. تمسک به ولایت بود و تعریف ولایت بود به شما. «لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ چقدر، قدر این نعمت ولایت را دانستید؟! چقدر از آن استفاده کردید؟! یعنی ریخت چیزی که شما میفرمایید با مقصود ایشان که وساطت فیض قبل از وجود است، همانگ نیست.

شاگرد: منظور من وحدت مصداقی بود.

استاد: بله، وحدت مصداقی مانعی ندارد.

شاگرد: همانهایی که در وجود وساطت داشتند، همانها هم طریق هستند.

استاد: بعدش هم همینطور است. لذا من که «من وجه» گفتم، منظورم در مصداق نبود. یعنی همان مصداقی که قبل الوجود واسطه‌ی فیض بوده است، همان مصداق، بعد از وجودش هم واسطه‌ی فیض در نعمتهای کمال بعد الکمال او است. هر عرضی بخواهد در عرضیت خودش رده‌ی بالاتری را کسب کند، باز محتاج جوهر است. میتوانم بگویم این نعمت را از جوهر دارم. اما اینجا میتوانم بگویم این نعمت را من دارم. چون بعد از هدیه‌ی بسیطه است.

شاگرد ۲: نظام احسن، اقتضاء می‌کرد ظرف عده‌های کوچک باشد و ظرف عده‌های دیگر بزرگ باشد، تا قبل از وجود واسطه نخواهند؟

استاد: طبق مبنای ایشان مانعی ندارد که بگوییم ذاتی نظام احسن به این صورت است. حالا سر برسد و بحث‌های طلبگی باشد یا نباشد، حرف دیگری است. شما می‌توانید خدشه کنید. ولی ظاهرش این است که مبنایی که ایشان می‌گویند طبق همین است.

شاگرد: خداوند هم به ماده احتیاج دارد تا فیض وجودی به‌صورت بدهد؟

استاد: خیر.

شاگرد: پس چطور صورت احتیاج به ماده داشته و نیازمند واسطه بود، خداوند بدون آن ماده هم، می‌تواند به‌صورت فیض وجودی بدهد؟

استاد: اگر امر ممکن باشد، بله. اما ایشان روی این فرض می‌گویند که نمی‌شود و محال است. کل اگر مقدور باشد و ممکن باشد، می‌شود. ولی ممکن است سنة اللّه بر این قرار بگیرد ... .

حالا من عبارت را بخوانم، ولی در اصلش هم سؤال می‌آید. خلاصه باید حل شود و جوابی برای آن بیاید. حالا ببینیم ایشان چه چیزی را سر می‌رسانند.

---

[1]. سوره‌ی تکاثر، آیه‌ی ۸.

مثال به ماده و صورت، جوهر و عرض در وساطت فیض

بنابراین اینها «آلاء» شدند. **«اقتضت العنایة الإلهیة أن یکون وسائط بین هذه الأمور و حرم الکبریاء»**؛ این وسائط، آلاء اللّه می‌شوند. چرا؟

«إذ بها ینعم علی فقراء سکنة إقلیم الشّهود»؛ به وسیله‌ی این آلاء که وسائط فیض هستند، خدای متعال إنعام می‌کند بر آن فقرایی که فقیر هستند. نعمت را می‌خواهند اما خودشان بلاواسطه نمی‌توانند بگیرند.

کسی مثال خوبی می‌زد. بین دو نفر مردد هستم که از چه کسی شنیدم. ولی مثال خوبی بود. خورشید می‌تابد و اطلاق نور هم دارد. هیچ جایی نیست که بگوید می‌دهم و یکجا نمی‌دهم. اما در یک منطقه‌ای می‌رسد که ریخت آن جایی که می‌خواهد از خورشید نور بگیرد، یعنی ریخت گیرنده - نه ریخت خورشید که به‌طور اطلاق نور می‌دهد - طوری است [که توان دریافت ندارد]. مانند چاهی که با زاویه‌ای پایین می‌رود که انتهای آن نمی‌تواند نور خورشید را دریافت کند، نقص از چاه و ته چاه است. نه اینکه خورشید نور نمی تاباند. الآن می‌گوییم خورشید ناقص شد؟! چرا؟؛ چون خورشید نیامد به ته چاه بتابد. بلکه چاه طوری بود که نمی‌توانند دریافت کند.

خُب، در اینجا چه کار می‌کنیم؟ همان نور خورشید را با یک آینه به ته چاه می‌تاباندیم. اینجا نه نقصی از خورشید بود و نه وساطت آینه برای خورشید نقصی آورد. تنها کاری که این آینه کرد، این بود که نقص آن ته چاه را برطرف کرد. ته چاه خودش بلاواسطه نمی‌توانست از خورشید نور بگیرد. آینه آمده است و همان نور را – نه اینکه خودش نور ایجاد کند - به ته چاه رساند و لذا می‌گوییم وسائط الفیض فاعل‌ِما منه الوجود نیستند، فاعل‌ِما به الوجود هستند. آینه همان نور را به ته چاه منعکس می‌کند. نه اینکه خودش موجود شود؛ مثل چراغ نیست. چراغ خودش به ته چاه نور می‌تاباند. اما آینه دقیقاً همان نور خورشید را به ته چاه منعکس می‌کند.

البته مثال و ممثل تفاوت دارند. مثال تنها از یک جهت، مطلوب را می‌رساند. از این ناحیه، آن نقص ته چاه بر طرف می‌شود. همانطوری که ایشان فرمودند، در نظام احسن طوری شده است که برخی از چیزها ته چاه هستند. یعنی اقتضاء می‌کند که یک آینه‌ای بیاید که آن نور را به ته چاه بتاباند. اگر آن آینه نیاید، نمی‌شود. خودش نمی‌تواند بگوید من الآن نور خورشید را گرفتم.

نظام ذاتی یا احسن و مسألهی قدرت الهی و وسائط فیض

شاگرد: اصل سؤال را نمیتوان به این صورت مخدوش کرد که رتبهای از صورت بعد از جوهر است؟

استاد: هست؛ خُب، جلوتر باشد. نظام احسنی که ایشان گفتند و نظام ذاتی به همین بر میگردد. شما همین مبنا را میگویید. یعنی رتبهی او از او موخر است. چرا؟؛ خُب، این طوری است. سه بعد از دو است. یعنی یک نظام ذاتی بر اعداد حاکم است که قراردادی نیست. مجعول به جعل ثانوی نیست. نظام ذاتی آن است. کل اعداد به هر نحوی ایجاد میشوند و هر کدام هم رتبهی خودشان را دارند.

شاگرد: این سؤال را که خدا میتواند بهصورت بدون جوهر افاضه کند، عرض من این است که اصلا صورتی نیست که خدا بخواهد به آن افاضه کند. سالبه به انتفای موضوع است.

استاد: قبل از ایجاد موضوع، بله. تاخر رتبی هم همان است. اینجا همین بود که گفتم عبارت تمام شود.

«و بها يفتح باب الإيجاد و الوجود. فظهر معنى اقتداره على الأشياء بالآلاء»؛ این «ظهر» باشد تا فرمایش ایشان را ببینیم.

اینکه ایشان میگویند: «خداوند متعال وسائط فیض میخواهد»، آیا خداوند نمیتواند هر چیزی را در همان رتبهی خودش، بدون نیاز به دیگری بدهد یا نه؟ این بحث خوبی است. اولاً-دو-سه جهت هم دارد. یک جهت این است که قدرت به محال تعلق میگیرد یا خیر؟ کسانی که میتوانند موضوع مسأله را بهخوبی تصور کنند، مشکلی ندارند و لذا در همین کتاب توحید صدوق، ظاهراً در یک باب، دو روایت هست. نمیدانم پشت سر هم هستند یا با فاصلهاند. امام علیهالسلام به یک مخاطبی، وقتی از محال سؤال میکند، به آن چیزی که ممکن است او نتیجهگیری کند تا خروجی سریع بگیرد، جواب نمیدهند؛ به چیز دیگری جواب میدهند.

یکی میگوید یابن رسول اللّه ممکن است خدای متعال این زمین با این وسعت را در یک تخممرغ بگذارد؟ با فرض اینکه زمین کوچک نشود و تخممرغ هم بزرگ نشود؟ این ممکن هست یا نه؟ در بعض شرایط اگر حضرت بخواهند بگویند: محال است، قدرت تعلق نمیگیرد، [طرف مقابل] میگوید: خلاصه نیم ساعت توضیح داده است که خدا نمیتواند!، اگر به این صورت باشد نباید اینطور جواب بدهند. او نتوانست بفهمد، لذا او عدم قدرت خداوند را نتیجهگیری کرد. خلاصه در یک کلمه گفته بود بگو راه نیست و خلاص! گفته بود پل صراط به قدری تیز است که از شمشیر تیزتر است. به قدری باریک است که از مو باریکتر است. گفته بود: یک دفعه بگو راه نیست. چرا میگویی راه هست؟! اینکه راه نشد! جونش خلاص!

الآن در اینجا هم نتیجه این می‌شود که این همه توضیح دادی، خلاصه خدا نمی‌تواند. چون او قدرت اینکه این ظرافت کاری‌ها را درک کند، ندارد! لذا امام علی‌علیه‌السلام چه جوابی به او دادند؟ فوری فرمودند: نه اینکه می‌تواند، اتفاقا این کار را هم کرده است! اقوی دلیل بر امکان، وقوعش است. بعد فرمودند: این دم و دستگاه؛ خورشید، ستاره و کوه‌ها را در چشم به این کوچکی جا داده است. به پهنه‌ی بیابان نگاه می‌کند، به پهنای آسمان نگاه می‌کند، این همه ستاره و دستگاه آمد! خداوند در چشم جا داد. چشم تو بزرگ نشد و آن‌ها هم کوچک نشدند. او قانع شد و خدا هم عاجز نشد[1].

اما در همین باب، در جای دیگری سائلی هست که درک منطقی، فلسفی، حکمی دارد. می‌فهمد حضرت چه می‌گویند. چه جواب کوتاهی دادند! فرمودند: «ان اللّه لا یوصف بالعجز»[2]؛ اصلاً محال است! قدرت مطلقه‌ی او سر سوزنی محدود نیست. «والذي سألتني لا يكون»؛ این نشدنی است. نه اینکه نقص از قدرت است. نقص از این است. این دون جعل و مقدوریت است. نه اینکه قدرت، نسبت به آن محدود است. خیلی تفاوت است بین اینکه قدرت از شمولش نسبت به آن محدود شود، و اینکه آن دون این باشد که مشمول قدرت مطلق باشد. این دون مقدوریت است. وقتی دون مقدوریت است، خیلی متفاوت است با غیر آن.

بنابراین وقتی به این صورت در نظر بگیری، می‌بینی این دو جواب با هم جمع می‌شود. روی مبنایی که ایشان فرمودند، خداوند متعال می‌تواند به برخی از چیزها بلاواسطه بدهد ای خیر؟ باید ثبوت آن برای ما روشن شود. ثبوتش دو جور است. گاهی به این بر می‌گردد؛ یعنی اگر واقعش برای ما روشن شود، می‌بینیم محال است. درست مثل این می‌مانند که بگوییم خدای متعال می‌تواند شش را قبل از پنج قرار بدهد ای نه؟ خُب، معنای شش این است که بعد از پنج است. وقتی دقت می‌کنند، بر می‌گردد به همان استحاله. اگر آن است، «والذي سألتني لا يكون».

اما گاهی است که امکان ذاتی دارد، ولی اجرای اسباب، اقتضای این را ندارد. یعنی گاهی حکمت اقتضاء می‌کند؛ مثلاً در یک دانشگاه خوب مدیری می‌تواند یک کتابی را بلاواسطه بدهد، اما می‌بیند حکمت اقتضاء می‌کند که یک دانشجوی دیگری را واسطه قرار بدهد و بگوید شما به او برسان. خدای متعال هر دوی این‌ها را اعمال می‌کند. یعنی آن جایی که اصلاً مقدور ذاتی نیست، او فیضش عام است و برای عمومیت فیض از طریق این واسطه به آن می‌رسد و غیرش هم محال است. اما یک جایی هست که می‌تواند بلاواسطه بدهد، اما خلاف حکمتی است که خودش می‌داند. در این جور موارد هم باز واسطه هست و آلاء است. چون علی ای حال، بالفعل وجود دارد از طریق او می‌رود. خدای متعال می‌تواند این چاه را طوری کج کند که مستقیم [در مسیر] زاویه‌ی شمس قرار بگیرد، اما فعلاً طبق حکمت او نیست. می‌خواهد آیینه را نشان بدهد. می‌گوید: ببینید این چیست! شما در این انتها هستید که ظلمات است. این به این شفافی، نور من را به شما نشان می‌دهد. اینجا محال نیست خدای متعال زاویه‌ی چاه را به‌صورتی کج کند که مقابل نور خورشید قرار بگیرد و نور بگیرد. اما می‌خواهد حکمت تبیین جلای مرآت، صفای مرآت و تفاوت مرآت با کسانی که ته چاه هستند و سر تا پا ظلمت هستند را، نشان بدهد و بگوید ببینید چقدر از او کار می‌آید! اما شما طوری هستید که اگر جلوی من باشید، نمی‌توانید انتقال بدهید. این می‌تواند نور را انتقال بدهد، اما شما نمی‌توانید. پس این حکمت زیبایی است.

خدای متعال اولیایی دارد که می‌گوید وقتی زدن این‌ها می‌روید، زدن من آمده‌اید. اما شما چنان منغمر در دنیا و عالم ظلمات هستید که هر کسی زدن شما بیاید، نه تنها زدن من نمی‌آید، بلکه از من هم فاصله می‌گیرد. «من يذكركم اللّه رؤيته»[3]. این‌ها شوخی است؟! وقتی زدن او می‌روید، یاد خدا می‌افتید. به انواع یاد خدا افتادن. مرآت محض است. وقتی زدن او می‌روید، اصلاً زدن من هستید. اما کسی هم هست که وقتی زدن او می‌روید و ده دقیقه صحبت می‌کند، می‌بینید رفتید در چه چیزهایی! می‌بینید هیچ چیزی برای شما نگذاشت. ذهن او این‌ها بود. خداوند متعال فرق می‌گذارد. می‌گوید: اگر می‌خواهید زدن من بیایید، زدن او بروید. ریختش به این صورت است. ولو محال نیست؛

[خداوند می‌فرماید:] من می‌توانم به شما بدهم [و این کار محال نیست].

این نکته در آلاء بودن مهم است.

تفاوت این دو نوع «آلاء»، در فرمایش ایشان، اثری نمی‌گذارد. «عنایة اللّه اقتضت»؛ عنایت خداوند اقتضاء دارد طبق نظام ذاتی‌ای که خلافش محال است؟ ای عنایت خداوند اقتضاء دارد طبق نظامی که حکمت، اقتضای آن نظام را کرده است؟ نه استحاله‌ی ذاتی و ... . فرمایش ایشان هر دو را می‌گیرد.

---

[1]. شیخ صدوق، التوحید، ص 130: «عن أحمد بن محمد بن أبي نصر ، قال : جاء رجل إلى الرضا عليه‌السلام فقال : هل يقدر ربك أن يجعل السماوات والأرض وما بينهما في بيضة؟ قال : نعم ، وفي أصغر من البيضة ، قد جعلها في عينك وهي أقل من البيضة ، لأنك إذا فتحتها عاينت السماء والأرض وما بينهما ، ولو شاء لأعماك عنها».

[2] همان: «عن عمر بن أذينة ، عن أبي عبد اللّه عليه‌السلام قال : قيل لأمير المؤمنين عليه‌السلام : هل يقدر ربّك أن يدخل الدنيا في بيضة من غير أن يصغر الدنيا أو يكبر البيضة؟ قال : إن اللّه تبارك وتعالى لا ينسب إلى العجز ، والذي سألتني لا يكون».

[3] تحف العقول، ج ۱، ص ۴۴.

«اقتدارہ علی الاشیاء»؛ نهایت ظهور قدرت خداوند با وسائط

این برای قسمت اول. خُب، نتیجه‌ای که ایشان گرفتند چه شد؟ **«ظهر معنی اقتدارہ علی الأشیاء بالآلاء».** «مقتدر بالآلاء». «اقتدر» یعنی ظهور قدرت او می‌شود. ظهور قدرت او به چه چیزی می‌شود؟ به این وسائط. یعنی این وسائط طوری هستند که اگر بالفعل نباشند، آن اقتدار، آن قدرت و آن فیض وجود، به اینها نمی‌رسد. ببینید با این توضیحات چه مطلب خوبی است و چطور سر رساندند. پس در فرمایش حضرت که «مقتدر بالآلاء»، این «آلاء» یعنی وسائط فیض.

شاگرد: یکبار دیگر توضیح می‌دهید؟!

استاد: «اقتدر» یعنی کاری کرد که قدرت به اعلی درجه ظهور و بروز برسد. خیلی از موارد باب افتعال به این صورت است. به نظرم آن را بحث کردیم. «عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»[1]؛ اگر همینطور قادر باشد با مقتدر تفاوت دارد. اقتدار، نهایت درجه‌ی ظهور قدرت است. اینجا هم «مقتدر» یعنی نهایت درجه‌ی ظهور قدرت او، افاضه‌ی وجود او بر همه‌ی مخلوقات، به «الآلاء» ظاهر می‌شود. یعنی اگر این آلاء و وسائط نبودند، اقتدار ظهور نمی کرد. اما این آلاء آمدند و ظهور اقتدار را توسعه دادند. وسائط فیض بودند که صورتاً توانستند موجود شوند. این وسائط فیض بودند که اعراض هم توانستند ظهور و بروز کنند. پس «مقتدر»؛ کمال ظهور قدرت را پیدا می‌کند. «بالآلاء»؛ از طریق وسائط. حال خواه وسائطی که خلافش محال باشد یا نه، حکمت اقتضاء کرده باشد که از طریق این وسائط ظهور بکند.

شاگرد ۲: دلیل ایشان بر ظهور واژه‌ی «آلاء» در «وسائط» چیست؟ چون در قرآن به‌معنای نعمت است.

استاد: همانی بود که عرض کردم که مانوس ما آن نیست. یعنی عرف عام عرب و غیر عرب آشنای با تفسیر اگر کلمه‌ی «آلاء» را بشنوند، ذهنشان سراغ وسائط فیض نمی‌رود. در بواطن مطالب ممکن است.

---

[1]. سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۵۵.

روایت «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ» و احتمال معنای وسائط فیض در «آلاء»

آن آقا می‌گفت: دختر من به دنیا آمده بود، بردم تا حاج آقا [مرحوم آیت اللّٰه بهجت] در گوش او اذان بگوید. بعد از بیست روز یا یک ماه، حاج آقا من را در کوچه دیدند. خیال کردم دارند شوخی می‌کنند. به‌صورت خیلی جدی به من گفتند: حالش چطور است؟ بعد گفتند: با او مباحثه می‌کنی؟! می‌گفت: من خیال کردم که دارند شوخی می‌کنند. دیدم خیر، دارند جدی می‌گویند. خُب، با بچه‌ی یک ماهه چطور مباحثه کنیم؟! وقتی تعجب من را دیدند، فرمودند او الآن از یک مدرسه‌ی بزرگی آمده است، از مدرسه‌ی «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ»[1].

این‌که آلاء در آنجا را باید چطور معنا کنیم، اول باید «الف» را بفهمیم. اگر بگوییم «الالف آلاء اللّٰه» یعنی نعمت‌های خدا، خُب، با مانوس خودمان کار را تمام کرده‌ایم و الا چطور است که «الف»، «آلاء اللّٰه» است؟ تا زمانی‌که طرف نسبت به‌خوبی معلوم نشود، آلاء اللّٰه هم معلوم نمی‌شود. چه بسا اگر «الف» معلوم شد، ببینیم حق با ایشان باشد. یعنی «الف» طوری است که از وسائط فیض است و آلاء اللّٰه است. یعنی آن روایت می‌تواند انس و ذهنیت ما را به تردید بیاندازد.

شاگرد: آیه‌ی «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»[2] یا آیه‌ی «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللّٰهِ»[3]، حواشی آیه، گویا نعمت‌های مادی را می‌گوید.

استاد: که منافاتی ندارد. یعنی استعمال لفظ در اکثر از یک معنا جایز است. همانجا اگر به عینکی که ایشان به چشم ما گذاشتند، که قبل از آن مانوس ما نبود، نگاه کنید، چه بسا شروع می‌کنیم شواهدی را برای این معنا پیدا کنیم. جلوتر عرض کردم دستگاه اصل موضوعی‌شدن دو نظام است. وقتی این عینک اصل‌ـموضوعی را می‌گذاری، «آلاء» و ملابسات آن را، به فرمایش شما، دست و غذا و نور و هوا می‌بینید. ولی وقتی عینک ایشان را می‌گذاری، می‌بینی از همان قرائنی که در آیه هست، ذهن شما سراغ مبادی ایجاد این کار می‌رود. بدون این‌که به نفس خود این نعمت متوجه شوی.

یک وقتی است که می‌گویی: نان، نعمت خداوند است. یک وقتی هم هست که می‌گویی: «أكرموا الخبز فإنّه قد عمل فيه ما بين العرش إلى الأرض»[4]؛ همینطور نان را می‌خوری؟! فکرش را بکنی، اگر باران نیامده بود، نان بود؟! اول باران آمد. یعنی نان را که نگاه می‌کنید، به مبادی آن بروید. فقط نگویید این نان خوردن، برای من موجب تقویت است. مبادی آن را نگاه کنید. پس او هم «آلاء» است. حالا تا به مبادی وجودی هم برسید.

شاگرد:...

استاد: مرحوم مجلسی چه فرمودند یعنی «مقتدر علی الآلاء». اصلاً ود-سه جلسه هم بحث کردیم. با این توضیحی که ایشان دادند، اصلاً در اینجا «علی» معنا ندارد. دقیقاً با «باء» است. پس فرق کرد. ایشان هم سعیشان این بود که «علی» را به «باء» برنگردانند. «مقتدر بالآلاء». اقتدار هم به‌معنای چیست؟ یعنی کمال ظهور قدرت. آنهایی هم که نمی‌توانستند فیض بگیرند به وسیله ی آلاء که وسائط فیض هستند، کسب وجود کردند به‌نحوی‌که «مقتدر»؛ یعنی کمال ظهور قدرت الهیه. تفاوت می‌کنند.

در همین کتاب شریف هست. حضرت عیسی علیه‌السلام را مکتب بردند. نزد مکتبدار نشستند. ملّا چه می‌داند که او پیامبر خدا است! گفت: عزیز من بگو الف، باء و... . «قل: الف». حضرت فرمودند: «أتدری ما الالف؟!». معلم گفت: تو چه کار داری الف چیست، همین را که من می‌گویم بگو. فرمودند: تو بگو الف چیست تا من بگویم. گفت من نمی‌دانم، شما بگویید. فرمودند: «الألف آلاء اللّه». یعنی همان روز اولی که بشر شروع به یای گرفتن می‌کند، ولو الف را یای می‌گیرد، اما چیزی را یای می‌گیرد که ریشه‌ی همه‌ی معارف و مطالب بعدی است. لذا حاج آقا فرمودند: این بچه‌ای که آمده است، از آن مدرسه آمده است. حضرت عیسی علیه السلام هم دارند از آن مدرسه پرده بر می‌دارند. حضرت عیسی پیامبر هستند، می‌فرمایند: نگو الف و برو. همه‌ی ما از مدرسه‌ی «الألف آلاء اللّه» آمده‌ایم. اینطور درس بده! لذا ایشان می‌گفتند: با این بچه مباحثه بکن. او که از آن مدرسه آمده است، خیلی چیزها می‌داند.

این کلمه ماند؛ سوالش را مطرح می‌کنیم، زنده ماندیم برای بعد! تناسب اشتقاق کبیر، معنای لغوی «آلاء» با معنایی که ایشان گفتند چطور است. شما می‌گویید: آلاء یعنی وسائط فیض. با روح معنایی که از آلاء می‌دانیم؛ «أَوَلَ»، «أل»؛ معنای لغوی او با مستعمل فیه باید تناسبی داشته باشد. امام علیه‌السلام فرمودند: «مقتدر بالآلاء»، چرا نفرمودند: «بالوسائط»؟ «وسائط فیض» را که می‌گفتند خیلی روشن‌تر بود. معنای لغوی آلاء و آنچه که مانوس ما بود، با این تحلیل و توجیهی که مرحوم قاضی سعید فرمودند، چطور ارتباط پیدا می‌کند؟ ان شاء اللّه برای جلسه‌ی بعد.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. الأمالی (للصدوق)، ج ۱، ص ۳۲۵.

[2]. سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۳۸.

[3]. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۷۴.

[4] الكافي ج ۶ ص۳۰۲